

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۴ (خلوص یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۴ (خلوص یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۹۲۲-۷

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-922-7



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدهسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی: **WWW.BOOKISF.IR**
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



٢٤

يك سردار
خُلُوصِ





سال ۱۳۶۶ اعضای هیأت علمی دانشگاه کرمان را به منطقه جنگی بردم تا اساتید دانشگاه با حال و هوای جبهه و جنگ بیشتر آشنا شوند. وارد قرارگاه که شدیم، دیدم حاج قاسم داخل سنگر فرماندهی است و دارد آنجا را جارو می‌زند. او را به اساتید معرفی کردم و گفتم: ایشان فرمانده لشکر هستند. آنها مات و مبهوت به او که داشت با وسواس سنگر را تمیز و مرتب می‌کرد، نگاه می‌کردند.





۲

يك سردار

خُلوَص





نیروهای دشمن از مردم شهر حلب به عنوان سپر انسانی استفاده کردند که همین امر، آزادسازی حلب را با مشکلاتی مواجه ساخت. پس از آزادی حلب، مردم این شهر از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند. یادم هست زمانی که مردم این شهر در حال خروج از آن بودند، حاج قاسم شخصاً در صحنه حاضر شده بود. او که یک وانت دستش بود، پیرمردی و پیرزن‌ها را سوار می‌کرد و به اردوگاه مردمی حلب می‌رساند. وقتی به او گفته می‌شد بقیه هستند که این کار را انجام دهند، می‌گفت: «این بندگان خدا مظلوم هستند.»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





داماد که فرزند شهید مدافع حرم بود گفت: در شب خواستگاری پدر دختر خانم در مورد پدرم پرسید. با صدایی غمگین گفتم: «پدرم در سوریه مدافع حرم بود.» بغض آمد و گلوی همه را گرفت. قرار عقد گذاشته شد. شب قبل از عقد بود که احساس بی کس بودن وجودم را فراگرفت. خوابم برد و پدر به خوابم آمد. او گفت: «برای عقدت کسی را جای خودم می فرستم.» روز عقد در سالن نشسته بودم که یک نفر با صدای بلند گفت: سلامتی سربازان اسلام صلوات! بوی اسفند و صدای صلوات ترکیب زیبایی را پدید آورده بود. مهمان ها تازه داشتند از صحبت های سردار لذت می بردند که باید می رفت. رفتم کنارش و نامه ام را که در آن خوابی که دیده بودم را در آن نوشته بودم به دستش دادم. باز کرد و خواند. چشمانش تر شد. آهسته گفت: «برای کسی این ماجرا را بازگو نکن!» و رفت.





٢٤

يك سردار

خُلوَص





اسمش ناصر توبه‌ای‌ها بود؛ فرمانده یکی از گردان‌های لشکر
۱۴ ثارالله. قطع نخاع شده بود و بی حرکت افتاده بود کنج
خانه. حاجی نزدیک عید می‌رفت اصفهان خانه‌اش. همین
که می‌رسید، به همسر ناصر می‌گفت: «توی این دو روزی که
اینجام، همه کارها با من.» اول از همه حمام را آماده می‌کرد.
ناصر را بغل می‌گرفت و می‌برد حمام. آخر سر هم یکدست
لباس جدیدی را که برایش خریده بود تنش می‌کرد. در این دو
روز که آنجا بود، هرسه وعده غذا را خودش آماده می‌کرد. یک
وعده هم باروبندیل جمع می‌کردند و می‌رفتند در دل طبیعت
تا ناصر آب و هوایی عوض کند.





۲۴

يك سردار

خُلوَص





گاهی پنجشنبه با پرواز یازده و نیم شب، از تهران به کرمان می‌رفت و جمعه شب با پرواز پنج صبح شنبه برمی‌گشت تا هفت صبح سرکارش باشد. رفت و آمد از کرمان به روستا، چهار ساعت زمان می‌برد. سه ساعت هم پرواز به کرمان و تهران است. یعنی فقط هفت ساعت توی راه بود. همه این سختی را به جان می‌خريد تا به پدر و مادرش سر بزنند. آنجا هم که می‌رسید، پای پدر و مادرش را می‌بوسید. گاهی پدر و مادرش را به مشهد می‌برد. آنجا هم در خدمت پدر و مادرش بود. اجازه نمی‌داد کسی پدر و مادرش را به حرم ببرد. یک بار با ویلچریکی از آن دورا و مرتبه بعد ویلچر دوم را می‌برد.



٢٤

يك سردار

خُلُوص





وقتی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) خطبه عقد را قرائت کردند، از دختر خانم پرسیدند: «آیا به بنده وکالت می‌دهید تا شما را به عقد آقای داماد در بیاورم؟» دختر خانم در جواب گفت: «اگر قول می‌دهید در آخرت شفیع من باشید، بله، به شما وکالت می‌دهم.» حضرت آقا به حاج قاسم اشاره کردند و فرمودند: «مقام حاج قاسم سلیمانی نزد خداوند از من بالاتر و بیشتر است. ایشان شهید زنده است و خودش شفیع شما می‌شود.»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





خبرش پخش شده بود. می‌خواستند فیلم حاج قاسم را بسازند. حتی اخبار سراسری شبکه یک هم اعلام کرد. همین که خبر به گوش حاجی رسید برای کارگردان نامه نوشت: «اولاً در جمهوری اسلامی دهها شخصیت اثرگذار شهید وجود دارد که شناساندن شخصیت و عملکرد آنها به عنوان الگوهای حقیقی تجربه شده یک ضرورت است. بزرگواران مجاهد و متفکری همچون شهیدان بهشتی، رجایی، باهنرو مطهری در صحنه جهاد شهیدان همت، باکری، زین‌الدین، خرازی و دیگران. در رأس اینها شهید زنده‌ای همچون مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) که بیش از شصت سال است در حال مجاهدت می‌باشند. چه ضرورتی برای پرداختن به فردی که هنوز خوف از عاقبت خود دارد، می‌باشد. بنده نه تنها راضی به چنین اقداماتی نیستم بلکه به شدت اعتراض دارم.»





٢٤

يك سردار
خُلوَص





حاج قاسم خالصانه در خدمت پدر و مادر بود. پس از شهادت سردار سلیمانی، یک روز دیداری با آیت الله مصباح داشتم. وقتی از زندگی حاج قاسم برایشان تعریف کردم، ایشان گفتند: «هشت سال دفاع مقدس داشتیم؛ این همه قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، مدافعین حرم، رزمندگان گوناگون، سنین مختلف، هیچ یکشان قابل مقایسه با حاج قاسم نیستند. خیال می‌کنم رموزی در کارش بوده است. یکی از اسرار موفقیت سردار سلیمانی، خدمت به پدر و مادرش بوده است.»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





روزی که پدرم نشان ذوالفقار را از حضرت آقا گرفت، در جواب تبریک من گفت: «اینها همه دنیوی است. دعا کن یک روز مدال اخروی ام را از خدا بگیرم.» سپس ادامه داد: «مبادا شما یک وقت مغرور بشوید که پدرتان فلان مقام و مدال را دارد! همیشه در ذهنتان باشد پدر شما فقط یک سرباز و خادم مردم است و شما هم از مردم و خادم مردم هستید.»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





هیچ وقت این طور ندیده بودمش. پرسیدم: حاجی، چرا این قدر عصبانی هستید؟ گفت: «قسمت خانوم‌ها بازرسی گذاشتند. دارن عزادارهای حضرت زهرا(علیهاالسلام) رو می‌گردند.» حرفش که تمام شد، گفتم: حاجی به خاطر رعایت حال شما دارن می‌گردند. خبر دارید که قصد داشتند شما را ترور کنند؟ عصبانیتش بیشتر شد. گفت: «حق ندارن این کار رو بکنن. اصلاً من کشته بشم. من به مهمونای حضرت زهرا(علیهاالسلام) توهین کنم؟! جسارت کنم؟! اینجا مجلس حضرت زهراست، جای گشتن نیست.»





۴

يك سردار

خُلُوص





رفتم پیش حاج قاسم. گفتم: خیلی از مردم مایلند کاندیدای ریاست جمهوری شوی. نگذاشت حرفم تمام شود، گفت: «تو که نظر مرا می دانی!». گفتم: خودم مخالفم، هر کس از من می پرسد، می گویم سردار سلیمانی، رئیس جمهور چند کشور است. اما پیام مردم را می دهم. می خواهم از زبان خودت بشنوم. گفت: «هر کس پرسید، از قول من بگو: سلیمانی فقط یک سرباز است؛ نه چیز دیگر!»





۴

يك سردار

خُلوَص





بار آخری که حاجی برای عیادت مادرش به بیمارستان رفته بود، به من گفت: «چند دقیقه من روتنها بگذار و از من فاصله بگیر.» من کمی عقب‌تر رفتم. حاجی پرده‌ای که دور تخت مادرش بود را کشید تا کسی او را نبیند. به دلیل مسئولیتی که داشتم، از میان پرده نگاه انداختم تا مشکلی پیش نیاید. در آن لحظه دیدم حاج قاسم بعد از این که صورت و پای مادرش را بوسید، با گریه روی پای او افتاد و تقاضای حلالیت کرد. حاجی می‌گفت: «مادر من رو بیخش، به خاطر کار و گرفتاری زیاد، نتوانستم دائم کنارت باشم.»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





همین که نشست، یک بچه شهید آمد روی یکی از صندلی‌های جلو نشست. یکی از مسئولین برگزاری مراسم فرزند شهید را بلند کرد و یکی از مهمان‌ها را به جایش نشاند. حاج قاسم تا این صحنه را دید، به آن مسئول گفت: «چه کسی به شما اجازه داده این رفتار را با بچه شهید بکنید؟ بچه شهید عزت دارد.» بلند شد، بچه شهید را آورد و روی همان صندلی نشاند. رفتم پشت تریبون از حاج قاسم دعوت کردم برای سخنرانی بیاید. توی مراسم اگر از حاج قاسم تعریف می‌کردم ناراحت می‌شد. چند بار توی جلسه شورا از حاج قاسم برای کارهایی که در سوریه انجام داده بود، تجلیل کردم. سرش را می‌انداخت پایین. اخم‌هایش توی هم می‌رفت. قشنگ مشخص بود ناراحتی‌اش ساختگی نیست.





۲۴

يک سردار
خُلُوص





شهید مغفوری، فرمانده سپاه کرمان بود که در عملیات کربلای چهار به شهادت رسید. از فرماندهان عارف کرمان و دارای سه فرزند: فاطمه، مریم و مصطفی. حاج قاسم در نامه‌ای به فاطمه این‌طور نوشته بود: «دخترم، فاطمه‌ام، مرا در همه حالات ارتباط با خداوند سبحان، به خاطر بسپار، نیازمند دعای توهستم.» پس از چندی زینب، دختر فاطمه، مریض شد و به عمل جراحی احتیاج پیدا کرد. حاج قاسم، همین‌که با خبر شد زینب را برای عمل جراحی به بیمارستان برده‌اند، با هم‌رزمش حسین پورجعفری به بیمارستان رفت. سپس با تمام مشغله کاری‌اش، ایستاد تا زینب را عمل کنند. حاج قاسم در جواب فاطمه که می‌گوید شما بروید به کارتان برسید، می‌گوید: «من، پدرت را به جای خودم فرستادم؛ حالا به جای او اینجا هستم!»





٢٤

يك سردار

خُلُوص





نشان ذوالفقار بالاترین نشان در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است که تا آن زمان به هیچ کسی داده نشده بود. زمانی که حاج قاسم متوجه موضوع شد، بنای حاضر شدن در جلسه‌ای که قرار بود این نشان به او داده شود را نداشت. او گفت: «اگر در گرفتن نشان اختیار دارم، من این نشان را نمی‌خواهم. برای چه باید به من چنین نشانی داده شود؟» به ایشان گفتیم: «این یک تصمیم صرفاً مربوط به خود شما نیست. جوانبی دارد و فقط شخص شما مطرح نیستید.» باز هم زیر بار نمی‌رفت. تا این که از طرف فرمانده کل قوا به ایشان ابلاغ شد. اینجا بود که قبول کرد.





٢٤

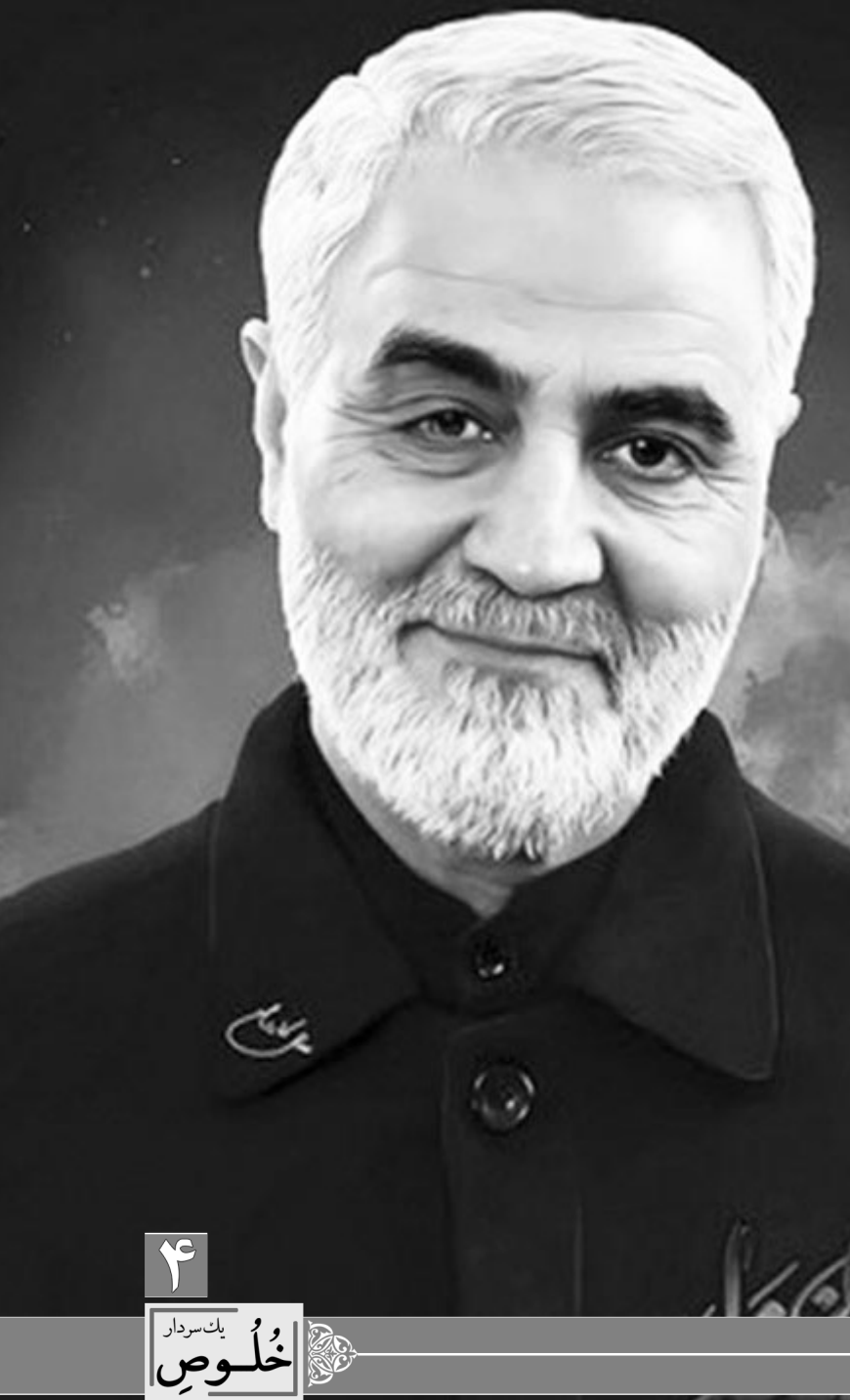
يک سردار
خُلُوص





به بعضی از جلسات که می‌رفتیم، می‌دیدم حرف سری و محرمانه هم نمی‌زند؛ اما می‌گفت: «ضبط‌ها و دوربین‌ها را خاموش کنید.» بارها، مسئولین استانها، مرا واسطه قرار می‌دادند که ایشان برای سخنرانی برود. کم می‌پذیرفت. یک جا را پذیرفت! پرسیدم: «چی شد پذیرفتید؟» گفت: «مادرها و پدرهای شهدا به من نامه فرستاده‌اند. نمی‌توانم به مادر شهید نه بگویم!»





۲۴

يك سردار

خُلوَص





در طول تمام این سالها یاد ندارم حاجی برای یک روز مأموریت خارج از کشور، ریالی حق مأموریت گرفته باشد. یک بار که مشکل مالی پیدا کرده بود، بدون اطلاع خودش، سردار قاآنی را در جریان قرار دادم. ایشان به معاون اداری مالی دستور داد یکی از مأموریت‌های حاجی را حساب کنند و پولش را به حساب ایشان بریزند. بعد از این که حاج قاسم متوجه این موضوع شد، اول پول را برگرداند، بعد از آن هم من، سردار قاآنی و معاون مالی را توبیخ کرد و گفت: «شما اشتباه می‌کنید در زندگی شخصی من دخالت می‌کنید. به شما ربطی ندارد که من مشکل مالی دارم یا ندارم! از این به بعد هم دیگر از این کارها نکنید.»



٢٤

يك سردار
خُلوَص





مقام معظم رهبری (مدظله العالی) درباره سردار سلیمانی فرموده‌اند: در جلسه‌ای که ما غالباً با همه مسئولین مختلف که ارتباط با کار او بود، داشتیم (جلسات رسمی معمولی)، حاج قاسم، یک گوشه‌ای می‌نشست که اصلاً دیده نمی‌شد. آدم گاهی اوقات می‌خواست بداند یا استشهاد کند، باید می‌گشت تا او را پیدا می‌کرد؛ خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد؛ تظاهر نمی‌کرد.





٢٤

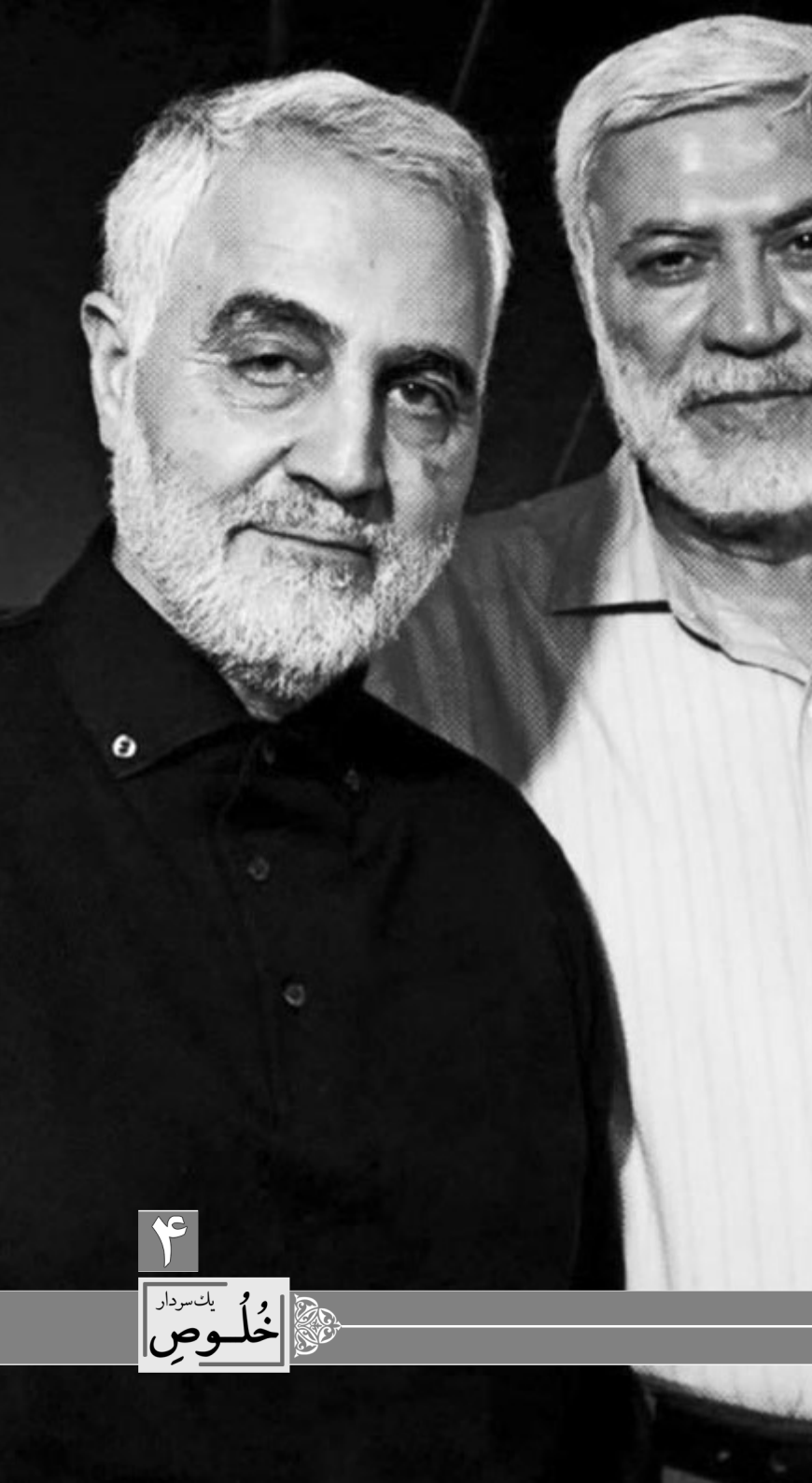
يك سردار

خُلوَص





اگر می‌خواستیم عملیاتی بکنیم که تلفات بالایی داشت، به هیچ وجه این ریسک را نمی‌پذیرفت. می‌گفت: «اولویت من حفظ جان نیروهاست. اگر ضرورتی وجود داشت و طی درگیری پنج یا ده نیرو هم شهید شدند، خوب جنگ است، اما این که یک گردان نیرو را بخواهیم خرج کنیم، قابل قبول نیست.» زمانی که می‌خواستیم از «الحاضر» عملیات کنیم، برویم «العیس» را بگیریم، حاج قاسم شدیداً مقاومت کرد و به من گفت: «عبداللہ، وارد الحاضر نشید! میرید آنجا و محاصره میشد، و تلفات زیادی میدید.» با این وجود او در مورد خودش ملاحظه چندانی نداشت و بارها خالصانه ریسک می‌کرد.



٢٤

يک سردار
خُلُوص





رهبر معظم انقلاب اسلامی، دهم شهریور سال ۱۳۹۳ در نامه‌ای به سردار سلیمانی چنین می‌نویسند: «از نگرانی خود نسبت به خطرات حضور در منطقه چیزی نمی‌گوییم؛ ولی بدانید نگرانم!» این کلمات، نه از جنس دستور و نظامی‌گری، بلکه از جنس عشق است. سردار سلیمانی در پاسخ این نامه می‌نویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض ادب، دست مبارکتان را می‌بوسم. اولاً پیوسته رضایت حضرتعالی به ما جان می‌دهد و موجب نشاط روحی و جسمی ماست. اگر چه خودم را لایق این عبارتهای محبت آمیزی که شوق امید به آخرت و بشارت پیروزیهای بزرگتر را ایجاد می‌کند، نمی‌بینم، از خداوند سبحان عاجزانه درخواست می‌کنم که به من ظرفیت و عبودیت لازم را عطا بفرماید. ثانیاً جان ناقابل من ارزش نگرانی شما را ندارد. جان من، هزاران بار فدای جان ارزشمند شما باد!»



۲۶

يك سردار

خُلُوص



- ۱- کتاب هزار و دوازدهمین نفر/ ص ۵۶/ راوی: نشریه یاران شاهد
- ۲- کتاب متولد مارس/ ص ۲۱/ راوی: محمد رضا فلاح زاده
- ۳- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۲۷/ راوی: سردار حسین کاجی
- ۴- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۴۲/ راوی: سعادت نژاد
- ۵- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۲۹/ راوی: علی شیرازی
- ۶- کتاب متولد مارس/ ص ۹۱/ راوی: محمد حسین نجات
- ۷- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۸۱/ راوی: ابوذر مهران فر
- ۸- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۳۱/ راوی: علی شیرازی
- ۹- کتاب متولد مارس/ ص ۱۲۲/ راوی: دختر حاج قاسم
- ۱۰- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۸۹/ راوی: عارفی
- ۱۱- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۵۱/ راوی: علی شیرازی
- ۱۲- کتاب متولد مارس/ ص ۹۸/ راوی: محفوظ
- ۱۳- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۴۸/ راوی: علی شیرازی
- ۱۴- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۴۰/ راوی: علی شیرازی
- ۱۵- کتاب متولد مارس/ ص ۱۲۰/ راوی: محمد شیرازی
- ۱۶- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۴۸/ راوی: علی شیرازی
- ۱۷- کتاب متولد مارس/ ص ۱۳۲/ راوی: حسین پورجعفری
- ۱۸- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۱۲۳/ راوی: علی شیرازی
- ۱۹- کتاب متولد مارس/ ص ۶۴/ راوی: عبدالله عراقی
- ۲۰- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۱۰۳/ راوی: علی شیرازی

سؤال‌الات مسابقه کتابخوانی

۱- حضرت آیت الله مصباح یکی از اسرار موفقیت سردار سلیمانی را بیان می‌کند.

الف) جنگندگی و رادمردی ب) خدمت به پدر و مادر

ج) جنگ و جهاد د) خدمت به اهل علم

۲- حاج قاسم در پاسخ افرادی که از او درخواست کاندیداتوری ریاست جمهوری می‌کردند، گفت:

الف) برای این کار پیر شده‌ام. ب) علاقه‌ای به سیاست ندارم.

ج) سلیمانی فقط یک سرباز است. د) همه موارد

۳- حاج قاسم در عملیات‌هایی که ریسک بالایی داشت، می‌گفت:

الف) این ریسک را می‌پذیرم. ب) اولویت، حفظ جان نیروهاست.

ج) جان نیروها ارزش دارد. د) ریسک را دور می‌زنیم.

۴- حاج قاسمی که دعوت مسئولین استانها را برای سخنرانی کم می‌پذیرفت، کجا به راحتی قبول می‌کرد؟

الف) وقتی آن مسئول نامه می‌نوشت.

ب) وقتی دوستی از او درخواست می‌کرد.

ج) وقتی مادران و پدران شهدا نامه می‌نوشتند.

د) وقتی مسئولی از او خواهش می‌کرد.

۵- بالاترین نشانی که در نیروهای مسلح، تنها به سردار سلیمانی اعطا شد، چه نام داشت؟

الف) سپهبد ب) سردار

ج) شجاعت د) ذوالفقار



۶- چرا حاج قاسم در دل جنگ شخصاً پیرمردها و پیرزن‌ها را سوار و انت می‌کرد و به اردوگاه می‌رساند؟

الف) اعتقاد داشت مظلوم هستند.

ب) اعتقاد داشت مسلمانند.

ج) اعتقاد داشت بی‌پناهند.

د) اعتقاد داشت گناه دارند.

۷- حاج قاسم برای کارگردانی که قصد داشت فیلم زندگی او را بسازد، چه نوشت؟

الف) دهها شخصیت اثرگذار دیگر هست.

ب) در رأس اینها شهید زنده‌ای همچون مقام معظم رهبری هست.

ج) بنده راضی به چنین اقدامی نیستم.

د) همه موارد

۸- سردار سلیمانی در پاسخ نامه نگرانی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در مورد سلامتی ایشان می‌نویسد:

الف) جان ناقابل من ارزش نگرانی شما را ندارد.

ب) جان من، هزاران بار فدای جان ارزشمند شما باد.

ج) من باید نگران سلامتی شما باشم.

د) الف و ب

۹- نیروهای دشمن از مردم کدام شهر به عنوان سپر انسانی استفاده کرده بودند.

الف) ادلب ب) حمص ج) حلب د) دمشق

۱۰- مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در مورد مقام حاج قاسم نسبت به ایشان می‌فرمایند:

الف) مقام حاج قاسم نزد خداوند والا است.

ب) مقام حاج قاسم از من بیشتر است.

ج) مقام حاج قاسم از من بالاتر است.

د) مقام حاج قاسم نزد خداوند از من بالاتر است.